



پیغام عشق

قسمت ہزار و پانصد و شصت و دوم





خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس ، موضوع برنامه ۹۹۳ گنج حضور، بخش سوم

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۵۱

کار آن دارد که پیش از تن بدهست

بگذر از این‌ها که نو حادث شدهست

کسی کارش مؤثر است که آن کار را با ذات اصلی‌اش، خداییت و آلت انجام می‌دهد، یعنی همان عنصری که قبل از تن ما بوده‌است. تو نیز اگر می‌خواهی کار درستی انجام دهی، از حادث‌ها مثل تن، فکر و هر چیزی که ذهنت نشان می‌دهد، بگذر و تمام توجهت به خاصیت اصلی و به خداییت درونت باشد.

نکته ۱: وقتی ما از مادرمان متولد می‌شویم گرچه که تمنان را می‌بینیم، اما سه بُعد دیگر هم هست که بُعد فکری، هیجانی و جان ذهنی ماست.

نکته ۲: دو جور جان داریم، یکی جان جسمی ماست که درد را حس می‌کند و دیگری جان خداییت ماست که دردش نمی‌آید و اصلاً برایش مهم نیست که شما پولی به دست می‌آورید یا نه، ما می‌خواهیم قبل از مردن به آن یکی جان که جان خداگونگی ماست زنده شویم.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۵۲

کار عارف راست کاو نه آحول است

چشم او بر کشت‌های اول است

*آحول: لوچ، دوبین

کار مؤثر و درست را انسان عارف انجام می‌دهد، چراکه او برحسب دوبینی من ذهنی عمل نمی‌کند. چشم او فقط به کشت اول است، یعنی همان جنس خداییت که به صورت الست در ما کاشته شده‌است. [عارف یا مولانا هم با کشت اول صحبت



می کند نه با چیزهایی که حادث شده مثل جسم، تن یا من ذهنی که براساس باورها ساخته شده و مرتب تغییر می کند، کوچک و بزرگ می شود و پس از مدتی متلاشی می گردد.]

نکته: وقتی شما همانیده شوید، دوبین می شوید و به عنوان من ذهنی بالا می آید، چون خودتان جسم هستید یک من ذهنی و جسم هم برای دیگری می سازید و با همان من ذهنی ای که ساخته اید صحبت می کنید. آن شخص هم یک من ذهنی از شما در ذهنش می سازد و از طریق سبب سازی حرکت و فکر و عمل می کند. این ها تبادل اطلاعات بین من های ذهنی است که درست نیست. ولی اگر ما از جنس زندگی باشیم، با جنسیت زندگی شخص مقابل صحبت می کنیم. دراصل خود زندگی از درون هر دوی ما صحبت می کند.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۸۰۷

مرغِ خویشی، صیدِ خویشی، دامِ خویش

صدرِ خویشی، فرشِ خویشی، بامِ خویش

ای انسان تو به عنوان زندگی، آلت و امتداد خدا شبیه خدا هستی. خداوند روی پای خودش است و هر لحظه خودش می شود. تو هم مثل خدا مرغِ خودت هستی، نه مرغِ کسی دیگر؛ یعنی خودت به تنهایی کافی هستی که زنده باشی، لزومی ندارد که از ذهن کمک بگیری. تو دائماً خودت خودت را صید می کنی و دامِ خودت هستی. صدر و فرش و بام هم خودت هستی، بزرگ و کوچک خودت هستی و در یک کلام همه چیز خودت خودت هستی و به هیچ چیز وابسته نیستی.

نکته: خداوند دائماً خودش خودش می شود، خودش مخلوقش نمی شود. ولی ما با هر چه که خلق می کنیم، همانیده می شویم.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۸۰۸

جوهر آن باشد که قایم با خود است

آن عَرَض باشد که فرع او شده ست

جوهر، اصل و خدایتِ ما آن است که روی خودش قائم باشد. عَرَض، همین حادث‌ها و چیزهای ساخته شده هستند که فرع هشیاری ما شده‌اند و نباید جای اصل را بگیرند.

نکته: بی‌نهایت و ابدیت از خاصیت‌های اصل ماست، یعنی اصل ما نمی‌میرد. شما باید از ثانیة صفر تا مرگ به این نامیرایی زنده شوید. در حالتی که ما در تمام طول شب دنیا چون با جسم خود همانیده هستیم، از ترس مردن زهره‌ترک می‌شویم. مرگ، و ترس از مرگ، توهم ذهن است.

مولوی دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۲۹

ای عاشقِ جَریده، بر عاشقان گزیده

بگذر ز آفریده، بنگر در آفریدن

*جَریده: یگانه، تنها

ای عاشقِ یگانه، ای انسان، تو همیشه به‌عنوان زندگی و جوهرِ قائم به خود، تنها و با خدا یکی هستی. تو نسبت به نباتات، جمادات و غیره که عاشق خداوند هستند، گزیده هستی؛ بنابراین از چیزی که ساخته شده بگذر و به آفرینندگی بپرداز.

«بیت هندسی»

نکته ۱: وقتی تنها به زندگی زنده می‌شویم با همه حس یکی بودن می‌کنیم، اما وقتی من‌ذهنی داریم از همه جدا هستیم.

نکته ۲: ما فکر می‌کنیم دخالت در کار مردم و درگیر شدن با آن‌ها یعنی عشق و یکی بودن با هم.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۸۳۵

هر که داد او حُسنِ خود را در مَزاد

صد قضایِ بدِ سوی او رو نهاد

*مَزاد: مُزایده و به معروض فروش گذاشتن

هر کس براساس همانیدگی‌ها، حادث‌ها، حُسن و زیبایی خود حس بزرگی و برتری کند، به دیگران پز بدهد و دائماً یک چیزی از خودش را در معرض فروش بگذارد، از طرف زندگی صد حادثه بد به‌سوی او رو می‌نهد.

نکته: ما از این‌رو به حادث‌ها بسیار اهمیت می‌دهیم که فکر می‌کنیم باید به حادث‌ها و همانیدگی‌ها بچسبیم و براساس آن‌ها حس بزرگی کنیم، فکر می‌کنیم هرچه انباشتگی ما بیشتر باشد و براساس آن‌ها بلند شویم، برتریم. ما دائماً براساس ساخته‌شده‌ها به دیگران پز می‌دهیم که از آن‌ها برتر درآییم.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۸۳۶

حیله‌ها و خشم‌ها و رشک‌ها

بر سرش ریزد چو آب از مَشک‌ها

حیله‌ها، خشم و حسادت مردم به‌سوی او سرازیر می‌شود. مثل این که آب از مَشک بر سرش می‌ریزند. یعنی مردم چون من ذهنی دارند راجع به او بد فکر می‌کنند، خشمگین می‌شوند و نسبت به او حسادت می‌ورزند.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۸۳۷

دشمنان او را ز غیرت می‌دَرند

دوستان هم روزگارش می‌بَرند

دشمنانش از تعصب او را مثل گرگ می‌دَرند و دوستانش هم که من ذهنی هستند، وقتش را تلف می‌کنند.

نکته: شما با این ابیات بیدار خواهید شد. می‌گویید من این لحظه در اطراف کسی که پز می‌دهد فضا را باز می‌کنم، پز نمی‌دهم و می‌گویم نمی‌دانم؛ ولو این که ذهن من قبول نمی‌کند و مرا دچار درد می‌کند.



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۹۳۰

الست گفت حق و جان‌ها بلی گفتند

برای صدقِ بلی حق ره بلا بگشاد

قبل از ورود به این جهان خداوند به همهٔ انسان‌ها گفته‌است: آیا تو از جنس من هستی؟ و همه جان‌ها گفته‌اند: بله؛ حال برای درستی این ادعای ما خداوند راه درد کشیدن هشیارانه را گشوده‌است.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۴۸۹

گفت آدم که ظَلَمْنَا نَفْسَنَا

او ز فعل حق بُد غافل چو ما

«ولی حضرت آدم گفت: «پروردگارا، ما به خود ستم کردیم.» و او همچون ما از حکمت کار حضرت حق بی‌خبر نبود.»

حضرت آدم گفت که ما به خود ستم کردیم. او همچون ما که من ذهنی داریم و براساس سبب‌سازی فکر می‌کنیم، از حکمت کار زندگی که براساس «قضا و کُنْ فَکَانَ» است، غافل نبود. [کسی که فضا را باز می‌کند مانند مولانا فوراً متوجه کار حق می‌شود و به ما که نمی‌دانیم نیز می‌گوید تا یاد بگیریم.]

نکته: خدایا، من به خودم ستم کردم، من به اشتباهم پی بردم، عذر می‌خواهم. حادث و فرع را اصل گرفته‌ام، فکر کردم بی‌نهایت نیستم و خودم را محدود کردم، دچار ناموس، منیت، پندار کمال، درد و خواستن شدم، از مردم رنجیدم و با رنجش‌ها و خشم‌هایم همانیده شدم. من باید خیلی زود مرکز را عدم می‌کردم و مقصود آمدنم را به این جهان می‌فهمیدم ولی نفهمیدم؛ بنابراین کمک و «رحمت اندر رحمت» تو را نگرفتم، تو هر لحظه می‌خواستی به صورت خورشیدی از درون من طلوع کنی ولی من جلو آن را گرفتم. بنابراین فضا را باز می‌کنم و مسئولیت می‌پذیرم که این بلاها به علت جسم بودن مرکز بر سرم آمده و هیچ‌کس دیگری غیر از خودم را مسئول نمی‌دانم.

قرآن کریم، سوره اعراف (۷)، آیه ۲۳

«قَالَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ.»

«آدم و حوا گفتند: پروردگارا، به خود ستم کردیم. و اگر بر ما آمرزش نیاوری و رحمت روا مداری، هرآینه از زیانکاران خواهیم بود.»

توضیح آیه:

این مناجاتی ست که ما با خداوند می کنیم، فضا را باز می کنیم و می گوییم پروردگارا، به ما کمک کن. اگر کمک تو نباشد ما از شر دردها و همانیدگی ها نمی توانیم راحت شویم؛ ولی کسی که بگوید خدایا تقصیر توست، از جنس شیطان است.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۴۸۸

گفت شیطان که بِمَا أَغْوَيْتَنِي

کرد فعلِ خود نهان، دیو دنی

«شیطان به خداوند گفت که تو مرا گمراه کردی. او گمراهی خود را به حضرت حق نسبت داد و آن دیو فرومایه کار خود را پنهان داشت.»

*دنی: فرومایه، پست

شیطان به خداوند گفت که تو مرا گمراه کردی، او خداوند را مقصر دانست؛ یعنی با جسم کردن مرکزش لطف خداوند را نگرفت. او مرکزش را عدم نکرد و جسم نگه داشت و این فعل خود را از خداوند نهان کرد.

نکته: ما نیز به همه کس می گوییم ما را گمراه کرده اید تقصیر شماست و زیر بار مسئولیت نمی رویم، در نتیجه از جنس شیطان هستیم. مرکزمان را با فضاگشایی عدم نمی کنیم تا خداوند کمکمان کند.

قرآن کریم، سوره اعراف (۷)، آیه ۱۶

«قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ.»

«ابلیس گفت: پروردگارا به عوض آن که مرا گمراه کردی، من نیز بر راه بندگان به کمین می‌نشینم و آنان را از راه مستقیم تو باز می‌دارم.»

توضیح آیه:

راه مستقیم خداوند، راه فضای گشوده شده است و شیطان دائماً با هُل دادن چیزی به مرکز انسان‌ها باعث می‌شود مثل خودش فکر کنند، در نتیجه نمی‌گذارد فضا را باز کنند. هر کسی که حواسش به حادث‌هاست و حادث‌ها را به جای خداوند به مرکزش می‌آورد، او کار شیطان را می‌کند.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۷۴

ما در این دهلیز قاضی قضا

بهر دعوی الستیم و بلی

*دهلیز: راهرو

ما انسان‌ها برای این که در همین جسم اقرار کنیم که از جنس الست هستیم، در دالان قاضی مانده ایم. قاضی خداوند است و شرط باز شدن در خداوند، بیرون آمدن از دالان ذهن است.

«بیت هندسی»



مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۷۵

که بلی گفتیم و آن را زامتحان

فعل و قول ما شهود است و بیان

ما به خداوند گفته‌ایم که از جنس تو هستیم. باید فعل و قول ما شاهد این اقرار ما به اَلست باشد، یعنی فعل و قول ما به وسیله زندگی صورت بگیرد. ما باید در این جسم از جنس خداوند شویم و به بی‌نهایت و ابدیت او تبدیل شویم. او ما را امتحان می‌کند، امتحان موقعی به نتیجه می‌رسد که فعل و قول ما به وسیله او بیان شود، نه به وسیله من ذهنی. نمی‌شود که ما با سبب‌سازی فکر و عمل کنیم، سپس بگوییم که من به اَلست زنده شدم و فعل و قولم با فعل و قول «قضا و کُنْ فکان» مطابقت دارد!

«بیت هندسی»

نکته ۱: هر موقع منبسط می‌شویم، به اَلست اقرار می‌کنیم. هر موقع مقاومت و ستیزه می‌کنیم، هر موقع من ذهنی داریم، هر موقع در خواب ذهن هستیم، در این صورت در راهرو ذهن بیهودی قدم می‌زنیم و وقت تلف می‌کنیم.

نکته ۲: اشتباه ما این است که می‌گوییم عمل و حرف‌های من ذهنی ما، مال خداوند است.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۷۶

از چه در دهلیز قاضی تن زدیم؟

نه که ما بهر گواهی آمدیم؟

*تن زدن: ساکت شدن

چرا در ذهن و دالان قاضی ساکت شده‌ایم و هیچ کاری نمی‌کنیم؟ مگر نه این که ما برای گواهی دادن به بله روز اَلست آمده‌ایم؟ چرا فضا را باز نمی‌کنیم و بله نمی‌گوییم؟

«بیت هندسی»

نکته: شما می‌خواهید تا آخر عمرتان در راهروی قاضی راه بروید، در همان‌جا هم بمیرید و جسدتان متلاشی شود؟
در این صورت دیگر نمی‌توانید درونتان را شخم بزنید و همانیدگی‌ها و دردها را بیرون بریزید. اگر موقع مردن ببینیم که ما فقط یک‌سری همانیدگی و درد داریم، چکار می‌خواهیم بکنیم؟!

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۷۷

چند در دهلیز قاضی ای گواه

حبس باشی؟ ده شهادت از پگاه

*پگاه: صبح زود، سحر

ای انسان، چقدر باید در این راهرو قاضی یعنی در ذهن، زندانی باشی؟ به موقع و هرچه زودتر، فضا را بی‌نهایت باز کن،
گواهی بده و بگو که من از جنس خداوند هستم تا حضور ناظر شوی.

«بیت هندسی»

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: حسام



منابع: برنامه ۹۹۳ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس ، موضوع برنامه ۹۹۳ گنج حضور، بخش چهارم

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۷۴۰

گفت حق که: کز مَجْنَبان گوش و دُم

يَنْفَعَنَّ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ

«خداوند می فرماید: گوش و دُمّت را کج تکان مده. زیرا راستگوییِ راستگویان به آنان سود می رساند.»

خداوند گفت که درون ذهن و سبب سازی آن نروید و گوش و دُمّتان را کج تکان ندهید؛ یعنی دروغ نگوئید که دروغگویی تان به شما کمک نمی کند. به این آیه توجه کنید که می گوید: «صدق صادقان به آنها کمک می کند.» بدین صورت که اگر در این لحظه صادقانه فضا را باز کرده و مرکزتان را عدم کنید، جزو صادقان می شوید و راست گویی، راست رفتاری و جنس آلتستان به شما کمک می کند.

قرآن کریم، سوره مائده (۵)، آیه ۱۱۹

«قَالَ اللَّهُ هَذَا يَوْمٌ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ.»

«خدا گفت: این روزی است که راستگویان را راستی گفتارشان سود دهد. از آن آنهاست بهشت هایی که در آن نهرها جاری است. همواره در آن جاویدان خواهند بود. خدا از آنان خشنود است و آنان نیز از خدا خشنودند. و این کامیابی بزرگی است.»



توضیح آیه:

همین لحظه زمانی ست که اگر واقعاً فضا را باز کرده و راستگو باشیم، به ما سود می دهد و بهشت مال ما می شود. سپس در این فضای گشوده شده رودخانه زندگی که در کنار آن نشسته ایم، می گذرد و زندگی مان را درست می کند. پس از آن ما با خداوند یکی شده و کاسه ای می شویم که آب حیات را به این جهان می ریزیم. این حالت حضور و زنده شدن به زندگی همان کامیابی بزرگ است که باید به آن برسیم، در این صورت خدا از ما خشنود است و ما هم از خدا خشنود هستیم، قائم به ذات بوده و متکی به جهان و ذهن نیستیم، چون ذهن صفر شده است.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۰۷

در زمانه صاحب دمی بُود

همچو ما احمق که صیدِ خود کند؟!

آیا در کائنات باشنده دیگری وجود دارد که مانند ما احمق شود و خودش خودش را صید کند؟

«بیت هندسی»

نکته: جسم ما دام خداوند است. یعنی ما نمی توانیم از این جسم جایی برویم مگر این که به او زنده شویم. ما اشتباه می کنیم و در این دام یک دام دیگری با همانیدگی درست می کنیم که خیلی احمقانه است.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۶۳۵

اجتهاد گرم ناکرده، که تا

دل شود صاف و، ببیند ماجرا

انسان اجتهاد دینامیک، پویا و گرم نمی کند تا دلش صاف شود، هیچ همانیدگی در آن نماند و ببیند ماجرای ساخته شدن من ذهنی از چه قرار است؟ این که او چه کسی ست؟ از مقصود اصلی دور شده و حادثها را اصل گرفته است و مشغول



چه کاری ست؟ آیا مشغول سبب سازی، مانع سازی و دشمن سازی است؟ آیا مشغول زیاد کردن یک شهوت است؟ و یا در حال پرهیز، صبر و شکر است؟

نکته ۱: اجتهاد گرم یعنی حتماً فضا را باز می کنیم و باز نگه می داریم. آیا ما می توانیم در این کار پایداری کنیم؟ همانیدگی ها ما را به سوی دنیا می کشند و قرین های بد و جمع ما را تشویق می کنند که از همانیدگی ها زندگی بگیریم، سر همانیدگی ها باهم می جنگند، یکدیگر را می کشند و تلقین می کنند این ها مهم اند. اجتهاد گرم پویا یعنی همانیدگی ما را به سوی دنیا می کشد و ما به عنوان زندگی می خواهیم فضا را باز کنیم.

نکته ۲: برای این که دل ما صاف شود باید از قرین دوری کنیم و حواسمان روی خودمان باشد که این لحظه در مرکز ما حادث ها هستند، با علت ها سر و کار داریم، چیزهایی که ذهن نشان می دهد برایمان مهم اند یا فضاگشایی؟ آیا من مرغ خودم هستم و روی پای ذاتم ایستاده ام؟ فضا را باز می کنم یا منقبض هستم؟ اگر ذهن نشان دهد ناکام شده ام واکنش نشان می دهم و خشم مردم مرا خشمگین می کند؟ اگر یک من ذهنی آدا دریاورد، از او تقلید می کنم یا نه، فضا را باز می کنم؟ این ها همه اجتهاد گرم است که ما باید انجام دهیم.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۸۱

یک زمان کار است بگزار و بتاز

کارِ کوتاه را مکن بر خود دراز

ای انسان، یک لحظه کار است که انتخاب کنی فضا را باز کنی و دیگر آن را نبندی، متوجه شوی از جنس آلت و زندگی هستی و این من ذهنی و مخلفاتش را بگذاری و به سوی زندگی بتازی. این کار کوتاه را که یک لحظه است، به اندازه یک عمر برای خودت دراز نکن؛ به این صورت که از ثانیه صفر که وارد شب این جهان شدی، مشغول سبب سازی شده و به خواب فرورفته ای و کار کوتاه را بر خودت دراز کرده ای.



«بیت هندسی»

نکته: ما موقع مردن متوجه می‌شویم آن چیزی را که می‌خواستیم همیشه با ما بوده، ولی سبب‌سازی نگذاشته آن را ببینیم.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۵۴

آنچه آبست است شب، جز آن نژاد

حیله‌ها و مکرها باد است، باد

*آبست: آبستن

شب که نماد این جهان و وارد شدن انسان در جسم است، حامله به مسیح یا هشیاری حضور بوده و جز آن را نمی‌زاید. یعنی انسان به این دلیل هشتاد یا صد سال در این جسم است که به بی‌نهایت و ابدیت خداوند زنده شود. این که انسان این همه در من‌ذهنی مکر و حیله می‌کند تا همانیدگی‌ها را نگه دارد باد است و فایده و اثری ندارد.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۵۵

کی‌کُند دل خوش به حیل‌های گش

آن‌که بیند حیلۀ حق بر سرش؟

*گش: بسیار، فراوان، انبوه

کسی که ببیند دائماً تدبیر «قضا و کُن فکان» بر او مسلط است و نمی‌تواند از آن خارج شود، کی به سبب‌سازی و حیله‌های فراوان و زیبای خودش در من‌ذهنی، دل خوش می‌کند؟

قرآن کریم، سورة آل عمران (۳)، آیه ۵۴

«وَمَكْرُواْ وَمَكَرَ اللّٰهُ وَ اللّٰهُ خَيْرُ الْمَاكِرِيْنَ»

«آنان مکر کردند، و خدا هم مکر کرد، و خدا بهترین مکرکنندگان است.»

توضیح آیه:

ما در من ذهنی مکر یا تدبیر می کنیم، خداوند ما را در دام جسم انداخته است، ما هم در این دام با سبب سازی من ذهنی مکر کرده و دام دیگری درست می کنیم. خداوند با «قضا و کُنْ فکان» فکر می کند و تمام تدبیر او در جهت زنده کردن ما به خودش است، دنبال این مقصود است که ما به عشق و بی نهایت و ابدیت او زنده شویم. ولی ما در مکر من ذهنی دائماً دنبال محدودیت، کوچک کردن خودمان و فکرهای حاصل از هیجانات هستیم.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۵۶

او درونِ دام، دامی می نهد

جانِ تو نه این جهد، نه آن جهد

انسان درون دام زندگی که وارد شدن در تن است، دام دیگری برای خودش می گذارد که همانیدن با فکرها و چیزهای این جهانی و شیر کشیدن و زندگی خواستن از آنهاست. ای انسان، روح و جان تو نه می تواند از دام تن بیرون بپرد و آزاد شود و نه از دام من ذهنی؛ مگر این تن تو بمیرد و یا قبل از مرگ جسمی فضا را باز کنی و به آلت و بی نهایت خداوند زنده شوی. در این صورت از هر دوی این دام ها می توانی بجهی.

نکته: خداوند با فضاگشایی ما را از درون من ذهنی و دام جسم، قبل از مردن آزاد می کند.



مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۵۷

گر بروید، ور بریزد صد گیاه

عاقبت برروید آن کشته‌اله

اگر صد جور گیاه هرز همانیدگی بکاریم و زمانی هم که ریخت و رفت، دوباره یکی دیگر بکاریم و جایگزین کنیم، عاقبت آن چیزی که خداوند در درون ما کاشته، آلت و بی‌نهایت خودش، می‌روید؛ یعنی ما بالاخره باید به مقصود اصلی که زنده شدن به بی‌نهایت و ابدیت خداوند است برسیم.

«بیت هندسی»

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۵۸

کشت نو کارید بر کشت نخست

این دوم فانی‌ست و آن اول درست

انسان به این جهان می‌آید و روی آن کشت اولیه که بی‌نهایت خداست، کشت نو همانیدگی می‌کارد. این دومی که خودش کاشته فانی‌ست و آن کشت اول در او که آلت می‌باشد، درست است.

«بیت هندسی»

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۵۹

کشت اول کامل و بُگزیده است

تخم ثانی فاسد و پوسیده است



کشت اول که خداوند خودش را به صورت الست در انسان کاشته، کامل، بدون اشکال و انتخاب شده زندگی ست. تخم ثانی، کشت‌هایی که ما به صورت همانیدگی کاشته‌ایم حادث و عارضی هستند و نیازهایی را به ما تحمیل کرده‌اند؛ بنابراین فاسد و پوسیده‌اند.

«بیت هندسی»

نکته: تعدادی از خاصیت‌های کشت اول تا حدودی که ذهن نشان می‌دهد فراوانی، بی‌نهایت، ابدیت، یکتایی و صمد است. ولی می‌بینیم که ما مثلاً به جای استفاده از خاصیت صمد بودن خداوند در خودمان، چقدر به جهان نیازمندیم.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۶۰

افکن این تدبیر خود را پیش دوست

گرچه تدبیرت هم از تدبیر اوست

ای انسان، هر تدبیری که با سبب‌سازی من‌ذهنی می‌کنی را بینداز به پای خداوند، یعنی دور بینداز. گرچه همین تدبیری که می‌کنی، می‌گویی می‌دانم و فضا را باز نمی‌کنی، باز هم او تعیین می‌کند؛ چون خداوند بر همه ما مسلط است.

نکته: خداوند طوری تعیین می‌کند که ما مثلاً به ناکامی و بی‌مرادی برسیم، به جایی برسیم که چیزی بفهمیم؛ بفهمیم این سبب‌سازی و ادامه من‌ذهنی درست نیست و ما برای این کار به دنیا نیامده‌ایم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۴۵۸

پیش ز زندان جهان با تو بدم من همگی

کاش بر این دامگهم هیچ نبودی گذری



خداوندا، قبل از این که به این جهان بیایم، این جسم را بسازم و در آن زندانی شوم، من همیشه با تو بودم. ای کاش اصلاً به این دامگاه نمی‌آمدم.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۹۲۵

جان‌هایِ خَلقِ پیش از دست و پا

می‌پریدند از وفا اندر صفا

جان‌های انسان‌ها به‌عنوان امتداد خدا، قبل از این که به این جهان بیایند و با همانیدن دست و پا پیدا کنند، یک هشیاری انسانی بودند، و چون به خداوند وفا داشتند در نابی او می‌پریدند.

«بیت هندسی»

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۹۲۶

چون به امرِ اِهْبَطُوا بندی شدند

حبسِ خشم و حرص و خرسندی شدند

*اِهْبَطُوا: فرودآیید، هُیْوَط کنید.

*بندی: اسیر، به بند درآمده

اما همین که با چیزها همانیده شدند، با فرمان زندگی و امر «فرود بیایید» به بند همانیدگی‌ها و به زندان ذهن افتادند، از یکی بودن با خداوند پایین آمدند و در خشم، حرص، شادی من‌ذهنی محبوس شدند.

«بیت هندسی»



نکته ۱: زمانی که خاصیت صمد بودن را از خود می گیریم، دچار خشم و واکنش می شویم. همچنین ما شهوت همانیدگی داریم و به دنبال حرص و یک ذره زیاد کردن آن هستیم که اگر زیاد شود خرسند می شویم. این سه ویژگی، توهّم ذهن است و تا زمانی که این ها هستند، باید در حالت جدا از خداوند زندگی کنیم.

نکته ۲: هرکاری که به وسیله دست و پای من ذهنی انجام می شود، مخرب است. هر کاری که خشم، حرص و خوشی های حاصل از همانیدگی ها انجام می دهند فقط خراب می کند. ما می خواهیم دست و پای واقعی پیدا کنیم و این ها را دست و پا ندانیم.

قرآن کریم، سوره بقره (۲)، آیه ۳۸

«قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبَعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ.»

«گفتیم: همه از بهشت فرودآیید، پس اگر هدایتی از من به سوی شما رسید، آن ها که هدایت مرا پیروی کنند، نه بیمی دارند و نه اندوهی.»

توضیح آیه:

خداوند خطاب به هشیاری های انسانی گفت: همه از بهشت یکی بودن با من فرودآیید. اکنون که از طریق آیات قرآن یا ابیات مولانا، هدایتی از من به سوی شما رسیده، انسان هایی که هدایت مرا پیروی کنند، نه بیمی دارند و نه اندوهی. با تشکر:

کارگروه خلاصه سازی متن برنامه ها

گوینده: حسام



منابع: برنامه ۹۹۳ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق

